

روایتی مختصر از شیخ مبارز و بی‌ادعا، اما رهنما

۱۰ مهر ۱۳۹۳ ساعت ۲۲:۲۸

اولین آرزوی من آزادی فلسطین است. این اولین و آخرین آرزوی مردی بود که یکسال از درگذشتش می‌گذرد. آن مرد بی‌ادعا اما مبارز، شیخ مصطفی رهنما بود که عهد و پیمان نشکست؛ تا لحظه مرگ!

این متن برگرفته از بخشی از خاطرات منتشر نشده شیخ مصطفی رهنمایی (رهنما) است که به شرح مبارزات و فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی خود در دوران پهلوی اول و دوم می‌پردازد.

من بعد از طی دوره سربازی در کرمانشاه سال ۱۳۲۹ در ۲۵ سالگی، تصمیم گرفتم به تهران مهاجرت کنم و در آنجا به فعالیت‌های دل‌خواهم بپردازم.

مهم‌ترین دغدغه‌هایم در آن سال‌ها، مساله فلسطین بود که نجات آن را منوط به اتحاد مسلمین می‌دانستم. توجه من به این مساله در آغاز از طریق کتاب‌هایی که در این خصوص خواندم جلب شد.

بخصوص تلاش‌های دشمن برای ایجاد تفرقه میان مسلمین، بیشتر مورد توجهم قرار گرفت، لذا تصمیم به مقابله گرفتم. من اعتقاد دارم، شیعه و سنی اصولاً ۲ تا نیستند، یکی هستند و همه مسلمان‌اند.

دشمن اختلاف فقهی ما را به خصومت تبدیل کرده است. لذا در تمام دوران مبارزاتم سعی می‌کردم به انحای مختلف، مساله فلسطین را طرح و افکار عمومی را به سوی آن جلب کنم.

یک بار که در روستای واریان در نزدیکی سد کرج در ماه رمضان منبر می‌رفتم، در روز عید فطر از روزه‌داران خواستم فطریه خودشان را برای تهیه نمک به طرز نمادین برای کمک به مردم فلسطین بپردازند.

همانجا مختصر پولی جمع‌آوری شد و من از طریق یک واسطه این اقدام را به اطلاع نخست‌وزیر وقت سوریه رساندم.

این تکاپوها باعث شد که بتدریج به عنوان یکی از پیشگامان حمایت از فلسطین مطرح شوم.

به طوری که وقتی سال ۱۳۴۴ به نجف رفته بودم، بعد از دیدار با امام خمینی، در ضمن ورود به صحن موسی بن جعفر در کاظمین، در کتابخانه آنجا کتاب کوچکی به نام «ایران فی براصون الصهیونیه» یعنی ایران در چنگال‌های صهیونیست، دیدم. در این کتاب از من، نواب صفوی و آیت‌الله اباذری عراقی به عنوان پیشگامان مبارزه برای نجات فلسطین در ایران نام برده بودند.

من همانجا خلاصه کتاب را ترجمه کرده و بعدها در ایران در مسجد آیت‌الله سیدنورالدین علایی طالقانی، چاپ و منتشر کردم.

به هر حال یکی از اقداماتم در همان اوان در حمایت از فلسطین، صدور اعلامیه‌ای به همراه آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله میرزا خلیل کمره‌ای ۱ در اعتراض به رسمیت شناختن اسرائیل توسط حکومت پهلوی بود.

ما این اعلامیه را با عنوان «هیات علمی بیت‌المقدس» و به زبان فارسی در سال ۱۳۳۱ منتشر کردیم. بعد هم من خلاصه آن را به عربی ترجمه و چاپ نمودم.

در اعلامیه بیان کردیم که چطور ایران، کشور چین با آن عظمت را به رسمیت نمی‌شناسد ولی اسرائیل را به رسمیت شناخته است. برای این ادعا دلایل مفصلی هم ذکر کردیم.

گفتنی است که میرزا خلیل کمره‌ای یکی از امضاکنندگان اعلامیه، در زمان رضاخان به علت فعالیت‌هایش از خمین به تهران تبعید شده بود. او کتاب‌های چندی راجع به مساله اسرائیل و همچنین موضوعاتی از تاریخ صدر اسلام از جمله واقعه عاشورا نوشته و بعدها هم به اتفاق برخی رجال برای یکی از اجلاس موتمر اسلامی در فلسطین یا اردن از طرف محمدسعید رمضان دعوت شده بود.

همراهان وی در این سفر عبارت بودند از: آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، صدرااشراف رئیس مجلس سنا و همین طور یک قاضی از دادگستری و چند نفر دیگر.

البته من هم برای اجلاسیه دعوت داشتم ولی دولت از جمع ۱۰ نفره مدعوین، فقط به من گذرنامه نداد. یکی از اقداماتم در حمایت از فلسطین، صدور اعلامیه‌ای در اعتراض به رسمیت شناختن اسرائیل توسط حکومت پهلوی بود به هر حال، من هم همان اعلامیه را ترجمه کرده و برای قرائت توسط میرزا خلیل کمره‌ای به اجلاسیه مذکور فرستادم.

در آغاز آیه ۲۷ سوره روم را آوردم که مضمون آن این بود: بعضی‌ها بعد از این که عهد و پیمانی می‌بندند، آن را نقض می‌کنند و امر خدا را اطاعت نمی‌کنند و در زمین فساد می‌کنند و اینها خاسرین هستند. سپس در ادامه اعلامیه به ماجرای حمله سه کشور: فرانسه، اسرائیل و انگلستان به مصر اشاره کرده و رسالت مسلمین برای حفظ کیان جهان اسلام را مورد تایید قرار دادم.

در پایان هم از وزارت امور خارجه ایران خواستم که این رسمیت «دو فاکتو» ۲ را از اسرائیل پس بگیرد. ناگفته نماند که کارهای اصلی تهیه اعلامیه به عهده میرزا خلیل کمره‌ای بود. او فردی پخته و به مراتب سنش از من بیشتر بود. لذا در توزیع اعلامیه میان علما نقش مهمی داشت. البته این پیام در روزنامه مهرگان هم چاپ شد.

این اقدام ما باعث شد که مرحوم مصدق و وزیر خارجه‌اش رسمیت دو فاکتو را به هم بزنند تا این که بعد از کودتا، دوباره شاه و زاهدی همان دو فاکتو را پذیرفتند. البته مجدداً من به اتفاق جمعی از جمله: صدرالاشراف، آیت‌الله محمدتقی قمی - که در الازهر مصر بود - و علامه طباطبایی هماهنگ کردیم که عبدالرحمن فرامرزی - روزنامه‌نویس معروف - با شاه مصاحبه‌ای کند و از شاه بخواهد که دو فاکتو را پس بگیرد. از آنجا که تا آن زمان حکومت ایران به دو فاکتو اعتراف نکرده بود، مفهوم این درخواست، اعتراف شاه به رسمیت دو فاکتوی اسرائیل بود که تا آن زمان انجام نشده بود. در این مصاحبه، شاه به طور ضمنی آن را تایید کرد.

بعد هم مساله کمک به آوارگان فلسطین را مطرح کرده که ما به اقتضای مسلمانی، هر گاه مسلمان کمک مظلومی را بشنود، ولی به یاری‌اش نشتابد مسلمان نیست، لزوم کمک به آنها را خاطر نشان کرده بود.

در همین راستا یکبار هم که عبدالرحمن عارف رئیس‌جمهور عراق می‌خواست به ایران بیاید حوزه علمیه قم نامه‌ای نوشت که من آن را به عربی ترجمه و برای ایشان فرستادم با این مضمون که ایران با اسرائیل ارتباط دارد، لذا او هم نیامد.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۲۶۰۰/روایتی-مختصر-پی-مبارز-شیخ-مختصر-روایتی/۲۲۶۰۰>